

تعلیم مقدماتی

درس ۱: ایمان چیست؟

دکتر آر. سی. اسپرول

در جلسه اول، می‌خواهیم به جمله‌ی آغازین اعتقادنامه‌ی رسولان بپردازیم و پیش از رسیدگی به محتوای اون، کمی از پیشینه‌ی تاریخی این اعتقادنامه صحبت می‌کنیم. خود واژه‌ی "اعتقادنامه" از فعل لاتین "credo" گرفته شده. معنی‌ش چیه؟ این جا چندتا شبان هستن که من اونا رو می‌شناسم؛ معنایش اینه که: من ایمان دارم. اندیشه‌ی اعتقادنامه برای خیلی از آدم‌ها در قرن بیستم ناخوشایند هست، چون جدال‌ها و دشمنی‌های زیادی به‌خاطر همین اعتقادنامه‌ها و بیانیه‌های اعتراف ایمان کلیساها ایجاد شده و خیلی‌ها می‌گن، اصلاً چرا به اعتقادنامه‌ها نیاز داریم. چون همون‌طور که تاریخ نشون داده، اولین اعتقادنامه‌ی مسیحی که قدمتش به خود عهدجدید می‌رسد، خیلی ساده بود. یک تأیید ساده به خداوندی عیسی می‌کرد. "Jesus ho kurios" "عیسی خداوند است".

سپس سعی می‌کنیم، تگه‌های تاریخ رو کنار هم قرار بدیم، چون به‌خاطر اینه که همه‌ی مدارک از دوران باستان باقی نمونده و بعضی‌هاشون هم از حدس و گمان و نظر محققین هست. اما اکثریت موافقن که اندیشه‌ی اعتقادنامه‌ها به‌تدریج ظاهر و در اوایل دوران عهد جدید در کلیسای اولیه با سؤالات و قواعدی به‌صورت پرسش و پاسخ آغاز شد. یک‌نفر می‌خواست به کلیسا بپیونده. پیش از این‌که برای تعمید یا عضویت در کلیسا پذیرفته بشه، سؤالات خاصی ازش پرسیده می‌شد. مثلاً: آیا ایمان داری که عیسی خداوند است؟ آیا به یک خدا، پدر قادر مطلق ایمان داری؟ و غیره. پس بیانیه‌های اعتقادی در واقع دربارهی تعمید یا قواعد مبتنی بر پرسش و پاسخ بود که به افرادی داده می‌شد که می‌خواستن وارد جامعه‌ی مسیحی اولیه بشن.

بعدها و با گذشت زمان، کلیسا به‌جای این‌که از اعتقادنامه‌هایی با سبک پرسش و پاسخ استفاده کنه، شروع به تنظیم اعتقادنامه‌های مثبت کرد، - یعنی قواعدی که بر اساس پرسش و پاسخ بود- و معمولاً این نوع محکم‌کاری‌ها در اعترافات آموزه‌ای اعتقادنامه‌ها به‌خاطر بعضی از مشکلاتی انجام می‌شدن که کلیسا باهاشون درگیر بود. مثلاً به‌عنوان نمونه، تدوین و به رسمیت شناختن کتاب‌های کتاب مقدس به این‌خاطر انجام شد که ناستیک‌ها در قرن دوم، کلیسا رو مورد حمله قرار داده بودن. هم‌چنین مورخان کلیسا به‌مونی می‌گن که این جنبش ناستیکی که واقعاً یک تهدید برای از بین بردن جماعت مسیحی قرن دوم شده بود، کلیسا رو وادار کرد تا چیزی را به رسمیت بشناسه که بهش سمبل کلیساها می‌گفتن. البته سمبل به این معنا نبود که

برای اشاره به مفهومی عمیق‌تر از خودش، از یک علامت یا نشانه استفاده کن. بلکه اصولاً جوهری ایمان کلیسایی را در خودش داشت.

یعنی همون اول، ما چیزی داشتیم که سمبل رومی نام داشت. چیزهایی که بیش‌تر شامل سرفصل مطالب اساسی بود که الآن هم در اعتقادات رسلان هست و با گذشت سال‌ها، نکات کوچک به‌خصوصی به سمبل رومی اضافه شد که تا حدود سال ۴۰۰ تکمیل نشده بودن. ولی سمبل رومی قطعاً در قرن دوم و شاید حتی در پایان قرن اول استفاده می‌شد، و چون محتوای اون به دوران رسولان برمی‌گردد و بر همون بنیان پیغام و اعلان رسولان بنا شده بود، بنابراین، نسخه‌ی تجدید نظر شده و اصلاحی سمبل رومی، به اعتقادات رسلان معروف شد. دلیلش این نبود که رسولان، این اعتقادنامه رو در این قالبی که الآن می‌شناسیم، نوشتن، بلکه به‌خاطر اینکه که ریشه در تعالیم رسولان و سنت کلیسایی داشته.

پس هر زمان که درباره‌ی اعتقادات رسلان صحبت می‌کنیم، باید به‌یاد داشته باشیم که رسولان، اونو نوشتن و اعتقاداتی هست که واقعاً قرن‌ها طول کشیده تا به قواعد نهایی خودش برسه، اما جوهری اصلی اون در جامعه‌ی مسیحی قرن اول به‌کار می‌رفت. حالا در این جلسه‌ی اول می‌خوام درباره‌ی مفهوم "من ایمان دارم"، صحبت کنم و بگم که ایمان چیست. البته ایمان برای مسیحیت، اون‌قدر حیاتی هست که گاهی حتی مسیحیت رو یک مذهب نمی‌دونن، بلکه به چیزی نامیده می‌شه که بهش می‌گیم: ایمان مسیحی. واژه‌ی ایمان گاهی به‌عنوان یک فعل به‌کار می‌ره، یعنی وقتی که من به ایمانی که به هر چیزی دارم، اشاره می‌کنم یا می‌گم من ایمان دارم، این ایمان چیزی یا کاری هست که من انجام می‌دم و در اون شرکت فعالانه دارم، ولی گاهی هم به‌عنوان اسم به‌کار می‌ره که این‌جا دیگه به محتوای مسیحیت اشاره می‌کنه. اما مفهوم ایمان، خیلی پیچیده هست و مفهوم واژه‌ی هم‌خانواده‌اش، یعنی باور داشتن هم بسیار پیچیده هست و همون‌طور که عرض کردم، الآن می‌خوام زمانی رو به‌گفت‌وگو درباره‌ی شیوه‌ی عملکرد ایمان، در مسیحیت کتاب مقدسی اختصاص بدم. وقتی می‌گیم ایمان، منظورمون چیه؟

می‌خوام در آغاز با شرح این موضوع که ایمان چه چیزی نیست، به این بحث بپردازم، می‌خوام سعی کنم بعضی از سردرگمی‌ها و ابهاماتی رو که در جامعه‌ی معاصر ما پیرامون ماهیت و مفهوم ایمان وجود داره از بین ببرم. اغلب اوقات، ایمان از یک طرف به‌عنوان متضاد "دلیل و برهان" در نظر گرفته می‌شه و از طرف دیگه، متضاد چیزی که من در این‌جا بهش می‌گم "ادراک حسی"، در نظر گرفته می‌شه. من می‌دونم که این اصطلاح تاحدی فلسفی هست و اگر بخواهید، حتی

می‌تونین بگین که یک اصطلاح علمی یا تجربی هست. پس این جا ایمان، مخالف راه‌های دیگری هست که برای یادگیری به‌کار می‌بریم، راه‌هایی که از طریق اونا به دانسته‌های خودمون دست پیدا می‌کنیم.

یکی از زیر مجموعه‌های علم فلسفه، علم معرفت‌شناسی هست. معرفت‌شناسی، اصولاً با پاسخ به یک سؤال ارتباط داره: ما از کجا می‌دونیم؟ چندبار در روز فرزندان‌تان به شما یا به هم‌دیگه می‌گن، می‌دونی، یک نفر یک چیزی می‌گه - و می‌پرسه: "از کجا می‌دونی؟ یا "چی باعث می‌شه که این‌طوری فکر کنی؟" خُب، شما از کجا این چیزها رو می‌دونین؟ ما چگونه آموخته‌های خودمون رو یاد می‌گیریم؟ این یکی از قدیمی‌ترین سؤالاتی هست که فیلسوفان می‌خواستن بهش پاسخ بدن و علم معرفت‌شناسی سعی می‌کنه بهش پاسخ بده. از گذشته، مردم طرفدار یکی از این دیدگاه‌ها بودن، یا ترکیبی از رابطه‌ی بین ادراک حسی و دلیل و برهان رو پذیرفتن. در حقیقت، ما به‌نوعی درک می‌کنیم که دانش و آموخته‌های ما و کل فرایند تحصیل ما دو بُعد داره. این‌که ذهن رو مشغول می‌کنه و ذهن براساس دسته‌بندی‌های خاصی از عقلانیت عمل می‌کنه.

ما سعی می‌کنیم برحسب پیشرفت‌های منطقی فکر کنیم. همیشه موفق نمی‌شیم. گاهی اوقات قضاوت‌های نادرست می‌کنیم و نتیجه‌گیری‌های ما نادرست هستن، اونا مشروعیتی ندارند. ولی ذهن براساس منطق و استدلال عمل می‌کنه تا دانش ما رو به‌صورت الگویی منطقی، منسجم و قابل فهم، مرتب کنه. بعضی از اشخاص در طول تاریخ سعی داشتن که بگن دانش حقیقی منحصرأ توی ذهن قرار گرفته. ما معمولاً چه اصطلاح ساده‌ای رو برای این افراد و این مکتب فکری بکار می‌بریم؟ عقل‌گرایان یا عقل‌گرایی؛ که به ذهن، به‌عنوان منبع واقعی یا منبع حقیقت و منبع معرفت، تأکید زیادی دارند. اما این موضوع رو هم می‌فهمیم که علاوه بر فرآیندهای فکری مغزمون، اطلاعات زیادی رو هم از طریق مسائلی به‌دست میاریم که ذهن بهشون فکر می‌کنه، به اونا نظم می‌ده و ازشون نتیجه‌گیری می‌کنه - ما این اطلاعات رو از کجا به‌دست میاریم؟ از چیزهایی که با چشمانمون می‌بینیم، با گوش‌هامون می‌شنویم، با انگشتانمون لمس می‌کنیم، با دهانمون می‌چشیم، داریم درباره‌ی احساس پنج‌گانه صحبت می‌کنیم. پس هر تجربه‌ای رو که از طریق حواس خودمون با دنیای بیرونی داریم، ادراک می‌نامیم. پس ادراک حسی مربوط به شنیدن، دیدن، بوییدن، چشیدن، و لمس کردن هست. درست می‌گم؟

حالا اشخاصی وجود دارند که درمورد اونا می‌گم که بر ادراک حسی به‌عنوان پایه‌ی حقیقی دانش و شناخت تأکید می‌کنن و به‌طور سنتی، تجربه‌گرایان نامیده می‌شن. اما چیزی که توی فرهنگ امروزی شاهدش هستیم، انقلاب فوق‌العاده و واقعاً حیرت‌انگیزی هست که در نتیجه‌ی یک

انقلاب در معرفت‌شناسی، وارد فرهنگ شده و یک تلفیق و ترکیب از دو عمل استدلال و ادراک حسی به وجود آورده که به‌طور ساده و معمول، شیوه‌ی علمی نام گرفته که از قیاس هر دو استفاده می‌کند؛ یعنی ما واقعیت‌ها و شواهد رو جمع‌آوری می‌کنیم، از داخل میکروسکوپ‌ها و تلسکوپ‌ها نگاه می‌کنیم، همه‌ی داده‌هایی رو که می‌شه به‌دست بیاریم، باهم مقایسه می‌کنیم. حالا این داده‌ها رو از آزمایشگاه می‌گیریم و برای ساده کردن اونا چه کار می‌کنیم؟ اونا رو وارد کامپیوتر می‌کنیم و سعی می‌کنیم به‌صورت منسجم و منطقی تنظیم‌شون کنیم. کاری که کامپیوتر انجام می‌ده، اینه که فرآیند استنتاج را دنبال می‌کند. این یک فرایند منطقی هست. پس شیوه‌ی علمی، این دوتا رو به هم‌دیگه پیوند می‌ده.

حالا، سؤال ما اینه که ایمان رو چه‌طور می‌تونیم این‌جا قرار بدیم؟ من چند وقت پیش، رمانی خوندم که نویسنده‌اش، در اون گفت‌وگوی بین یک کشیش و یک دانشمند رو روایت می‌کرد. نویسنده در پایان داستان، نظرش رو این‌طور بیان می‌کند، این‌که کشیش ایمانش، و دانشمند هم استدلالش را بیان کرد. این‌جا ما نمونه‌ی واضحی رو می‌بینیم که ایمان به‌شکل ضعیفی در نقطه‌ی مقابل دلیل و برهان، یا در تقابل با ادراک حسی یا دانش قرار داده شده؛ و بسیاری از مسیحیان با این باور زندگی می‌کنن که ایمان، غیرمنطقی یا ضد ادراک حسی هست، یعنی برای این‌که شما یک ایمان حقیقی داشته باشید، باید بدون دلیل و برهان و ادراک حسی عمل کنین. الآن، یکی از نکاتی که می‌خواهیم مطرح کنیم چیزی هست که همیشه فریاد دفاع از اونو سر می‌دیم، یعنی این‌که "من اینو در کتاب مقدس پیدا نمی‌کنم." من نمونه‌ای از ایمان کتاب‌مقدسی نمی‌بینم که ضد دلیل و برهان یا ضد ادراک حسی باشه. اما می‌بینم که شبیه به چنین چیزی هست، البته اگر بتونم از یک الگو برای نشون دادنش استفاده کنم. یعنی این زیربنای معرفت و شناخت هست، و هم شامل دلیل و برهان (یعنی ذهن و تفکر)، و هم شامل ادراک حسی هست. این ایمان روی این بنیان قرار گرفته، ولی شما رو به فراتر از محدودیت‌های این دوتا بعد می‌بره.

شاید این براتون عجیب و حتی بدعت‌آمیز به‌نظر برسه. چون همون‌طور که عرض کردم، ما در عصری زندگی می‌کنیم که خیلی ضد عقلانی است و می‌خواد ایمان رو به‌عنوان یک روش کاملاً مجزا از شناخت و جدا از این دوتا جنبه‌ی دیگه دسته‌بندی کنه. اما همون‌طور که آگوستین قدیس قرن‌ها پیش گفته، اگه برای ذهن قابل درک نباشه، شما چگونه می‌تونین شناختی از خدا به‌دست بیارین؟ منظورم اینه که آیا حتی می‌تونین بگین "عیسی خداوند است؟" بدون این‌که از مفهوم "خداوند"، از معنای فعل "است" و از این‌که نام "عیسی" به چه چیزی اشاره می‌کند، درک درستی داشته باشید؟ به عبارت دیگه، حتی نمی‌تونین انجیل رو بشنوین، مگر این‌که اول

اونو در ذهن‌تون بشنویین و اونو تا حدّ قابل قبولی درک کنین. هم‌چنین مسیحیت یک ایمان یا مذهبی هست که یک کتاب داره، کتابی که شامل تعالیم و آموزه‌هایی هست که برای درک و فهم ما طراحی شده. کتاب مقدّس، معقول به‌نظر نمی‌رسه... اگر ما ایمان رو چیزی بدونیم که دلیل و برهان رو کنار می‌گذاره، اون وقت بی‌معنی خواهد بود که سندی کتبی بنویسیم. از طرف دیگه، آیا ادراک حسی در گزارش کتاب مقدّسی از عیسی به‌کار رفته؟ قطعاً به‌کار رفته. لوقا می‌گه که ما خودمون رو متعهد کردیم که این چیزها رو بنویسیم، چیزهایی که خودمون به‌چشم دیدیم و درباره‌ی این چیزها شهادت می‌دیم. بعد پطرس می‌گه که: ای برادران من، می‌دانید که ما اسطوره‌ها یا افسانه‌هایی را که زیرکانه ابداع شده‌اند، اعلام نمی‌کنیم، بلکه چیزهایی را که با چشمان خود دیده و با گوش‌های خود شنیده‌ایم به شما اعلام می‌کنیم.

پس چرا گاهی فکر می‌کنیم که برای ایمان داشتن، باید ذهن‌مون رو مصلوب کنیم یا از دلیل و برهان خلاص بشیم یا چشمان خودمون رو ببندیم و مثل آلیس در سرزمین عجایب، نفس عمیقی بکشیم و دست از علمی بودن برداریم، از اندام‌های حسی خودمون که خدا بهمون داده، استفاده نکنیم و به‌نوعی، اون‌طور که بعضی‌ها می‌گن، ایمان کورکورانه یا یک جهش ایمان داشته باشیم. ایمان کورکورانه دیگه چیه؟ جز این‌که ایمانی هست که چشمانش رو بسته. ایمانی که نمی‌تونه چیزی ببینه. ایمانی که حواس رو بی‌اثر می‌کنه. یا جهش ایمان که در دوران ما جذاب‌تر و روماتیک‌تر شده، درواقع یک عمل پرهیزگارانۀ است برای فرو رفتن در بی‌عقلی! و هرچی نامعقول‌تر باشین، به‌نوعی در ایمان، شجاع‌تر و قهرمان‌تر هستین! اما کتاب مقدّس در هیچ‌جا، شما رو دعوت نمی‌کنه که به درون تاریکی بیرین. درواقع برعکس هست و کتاب مقدّس به شما می‌گه که از تاریکی به بیرون و به داخل نور بیرین. اما چرا مسیحیان باید چنین فکری بکنن؟ چه اتّفاقی می‌افته اگه بگین کلّ واقعیت، فقط همون چیزی هست که قابل شناخت هست، یا تنها از طریق دلیل و برهان قابل درک هست؟ آیا دلیل و برهان به‌تنهایی، می‌تونه در جایگاه یک ابزار دقیق، حقایق ایمان مسیحی رو به شما بده؟ آیا شما می‌تونین چهار دست‌وپا وارد کوره‌ی آزمایش بشین و صلیب مسیح رو درک کنید؟ خیر، پس دلیل و برهان صرف، ایمان مسیحی به شما تحویل نمیده. ادراک حسی صرف چه‌طور؟ عهد جدید چی به ما می‌گه؟

یک‌جا که ایمان رو به این شکل تعریف می‌کنه و می‌گه: "ایمان ضامن چیزهایی است که بدان امید داریم"، و بعدش چی، "برهان آن‌چه هنوز نمی‌بینیم". حالا، همین آیه به‌عنوان یک مقیاس استفاده می‌شه و می‌گن: «خب، می‌بینین؟ ایمان، خلاف چیزهایی هست که می‌بینین.» و مردم می‌گن، می‌دونین که ما با ایمان، گام برمی‌داریم، نه با دیدار. آیا منظورش اینه که ایمان، دیدار رو ردّ می‌کنه؟ خیر، اما آیا ما در جاهایی راه می‌ریم که نمی‌دونیم کجا می‌ریم. آیا خدا ما را فرا

می‌خونه که خودمون رو متعهد به چیزهایی کنیم که کسی ندیده؟ آیا خدا ما را دعوت می‌کنه که به چیزهایی ایمان داشته باشیم که هیچ‌کدوم از ماها هرگز ندیده؟ آیا کسی از شما عزیزان، تا به حال خدا رو به صورت تجربه‌ای قابل دیدن از خود خدا دیده؟ شما کارهای دست خدا رو دیدین، شما آسمان‌ها را دیدین که جلال خدا رو اعلام می‌کنن، طبق گفته‌ی کالوین، شما از مسیر تئاتر باشکوه مکاشفه‌ی طبیعی عبور کرده‌اید. اما آیا کسی خود خدا رو دیده؟ هیچ انسانی نمی‌تونه خدا رو ببینه و زنده بمونه. ما امیدواریم که نهایتاً همون چیزی رو تجربه کنیم که بهش می‌گیم رویای فرخنده یا Visio Dei. درواقع، خدا رو خواهیم دید. اما نه در این دنیا، ما خدا رو در این دنیا نمی‌بینیم. خدا نادیدنی هست. ولی ایمان داریم که وجود داره. حالا نه تنها خدا نادیدنی هست و ما باور داریم که خدا وجود دارد، بلکه چیزهای دیگری هم به ما می‌گه که ما اونا رو ندیدیم.

ما عزیزان مون رو که از ما جدا شدن، در آسمان ندیدیم، اما آیا خدا به ما می‌گه که اونا در اون جا هستن؟ آیا خدا به ما می‌گه که آسمانی وجود داره؟ چیزهای زیادی وجود دارن که خدا به ما می‌گه که ما اونا را ندیدیم و فرا خونده شدیم که اونا را باور کنیم. حالا، ایمان، دلیل چیزهایی هست که هنوز نمی‌بینیم، اما چرا ما به چیزهایی ایمان داریم که دیده نمی‌شن؟ مقوله‌ی دیگری که در زمینه‌ی معرفت و شناخت بهش می‌پردازیم، مقوله‌ی مکاشفه است. اشتباه که نمی‌گم؟ تلفظ درستش کمی برام سخته. مکاشفه. مسیحیت هر چیزی که باشه، یک مذهب مکشوف شده هست. این که خدا نه تنها خودش رو از طریق طبیعت آشکار می‌کنه، بلکه همون طور که فرانسیس شیفر گفته، ما فقط به خدایی که وجود داره ایمان نداریم، بلکه به خدایی ایمان داریم که دربارهی او سخن گفته شده.

وقتی ما می‌گیم که ایمان برهان چیزهای نادیدنی است، منظورمون از این گفته، باور کردن خداست. نه تنها ایمان داشتن به خدا، بلکه یک ایمان کتاب مقدسی یعنی باور کردن خدا. یعنی که می‌گین، باشه خدایا، چیزهایی وجود دارن که من ندیدم، ابعادی در عالم واقعیت وجود دارن که تو می‌گی هستن و منم اینو با ایمان می‌پذیرم. خب این یک ایمان نامعقول نیست، این یک ایمان غیرعلمی نیست. تو همه نوع دلیل و برهانی به کار بردی تا برای من کاملاً منطقی باش که ایمان داشته باشم که تو وجود داری، اگر تو وجود نداشته باشی، ما چگونه می‌تونیم یک جهان هستی داشته باشیم؟ تو وارد زمان و مکان شدی. تو یک گزارش کامل تاریخی درباره‌ی اعمال خودت در تاریخ به ما دادی. ما عیسی مسیح رو داریم که در جسم اومد. اون دیده شد. اون در یک دوره‌ی تاریخ از مُردگان برخاست. ما به این شهادتی که برپایه‌ی دلیل و ادراک حسی قرار

گرفته، ایمان داریم. اما حالا چیزهایی به ما می‌گی که هرگز نمی‌تونستیم توی یک آزمایشگاه علمی تأییدشون کنیم.

آیا نامعقول هست به کسی ایمان داشته باشیم که خودش رو به‌عنوان تجسم حقیقت اثبات کرده؟ فکر نمی‌کنم این‌طور باشه. بلکه ما به هرچیز که مسیح فرموده ایمان داریم. پس، مخالفان واقعی ایمان از نظر کتاب مقدس، دلیل و حواس نیستن، بلکه ساده‌لوحی و خرافات هستن، واقعاً هم همین‌طوره، این‌ها دو روی یک سکه هستن. ما ایمان به چیزی رو که هیچ پایه و اساسی در واقعیت نداره و به‌هیچ‌وجه دلیل خوبی برای باور کردنش ندارین، ساده لوحی یا زودباوری می‌نامیم.. و ایمان به چیزی جادویی که ارتباطی با کلام خدا ندارد، می‌تونه خرافات باشه. ما توییخ پولس رو در آتن به‌یاد میاریم، وقتی وارد شهر شد و شهری رو دید که تسلیم بت‌پرستی شده بود. پولس در مرکز فرهنگی دنیای قدیم می‌گه که می‌بینم در همه‌ی این چیزها شما بسیار، چی هستین؟ خرافاتی هستین، و من اینو ذکر می‌کنم، چون اگه به مردم بگم که به نظرتون امروز خرافات در کجا وجود داره، مردم می‌گن در هائیتی اعمال جادوگری وودو و چنین چیزهایی انجام می‌شه. من می‌گم، می‌دونین که من در کجا خرافات رو پیدا می‌کنم؟ در کلیسای مسیحی. خرافات به‌راحتی می‌تونه در مذهب ما راه پیدا کنه. به همین دلیل، دائماً باید مذهبمون رو با کلام خدا بسنجیم.

حالا که فقط چند دقایق از زمان من در این مقدمه باقی مونده، می‌خوام یک اصل بسیار مهم ایمان رو که از اصلاحات پروتستان قرن شانزدهم اومده، بهتون یادآوری کنم. شک دارم که هرگز زمانی در تاریخ کلیسا وجود داشته باشه که بیش از قرن شانزدهم، انرژی یا تفکر زیادی صرف مفهوم کامل ایمان شده باشه. می‌دونین چرا؟ مشکل اصلی اصلاحات پروتستان چه بود؟ عادل شمردگی تنها به‌وسیله‌ی ایمان. این موضوع، انواع سؤالات رو ایجاد کرد، سؤالی که بلافاصله مطرح شد، این بود: "چه نوع ایمانی، عادل می‌سازه؟" در تلاش برای تجزیه و تحلیل این موضوع، اصلاح‌گرایان چیزی رو مطرح کردن که به نظر من برای مسیحیان ارزش‌منده، خواه اونا در سنت اصلاح یافته قرار داشته باشن یا در هر سنت دیگری، برای درک این موضوع، باید تلاش کنن با استفاده از کلمه‌ی یونانی "pisteuo" یعنی «ایمان آوردن»، مفهوم کاملی رو که عهد جدید در مورد مفهوم ایمان بیان می‌کنه، درک کنن. می‌گن حداقل سه عنصر قابل تشخیص ایمان کتاب مقدسی وجود داره و به زبان لاتین اونو ارائه می‌دن، و ما این کار رو این‌جا انجام خواهیم داد. اولین مورد، چیزی هست که "notae" نامیده می‌شه، یا چیزی که در انگلیسی بهش می‌گیم "داده‌ها". وقتی می‌گیم که عادل شمردگی فقط به‌وسیله‌ی ایمان هست، آیا معنیش اینه که مهم نیست به چی ایمان دارین، فقط مهمه که خالصانه باشه؟ آیا من در حضور خدا عادل شمرده

شده‌ام، به‌خاطر این‌که ایمان دارم که ماه از پنیر سبز ساخته شده؟ آیا این ایمان هست؟ این باور هست، من اونو باور دارم. ولی محتوای اون، یک محتوای مسیحی نیست. در کلیسای عهد جدید، مضمونی وجود داره که اعلام شده مسیح پسر خداست، این‌که اون نجات دهنده هست، این‌که مسیح برای گناهان شما مُرد، این‌که اون از مردگان برخاست. رسولان بهش موعظه کردن و مردم رو دعوت کردن که به این ایمان داشته باشن.

حالا، پیش از اون‌که بتونم اونو باور کنم به این معنا که بهش تسلیم بشم، اول باید با ذهنم اونو درک کنم. پس اطلاعات یا محتوایی وجود داره. سپس مرحله‌ی دوم ایمان، چیزی هست که بهش "assensus" می‌گن، که به‌معنای تأکید عقلانی یا تأکید بر ذهن هست. اگه من به شما بگم که مهر داد، آیا باور داری که داریوش، یکی از بزرگ‌ترین شاهان هخامنشی بوده، آیا باور می‌کنی؟ خُب، شما بهش باور دارید.

این‌جا، من از شما نپرسیدم که آیا اطمینان و ایمان شخصی‌تون رو بر داریوش به‌عنوان منجی خودتون گذاشتین یا نه، یا هر چیزی مثل این، بلکه فقط به‌عنوان یک واقعیت تاریخی از شما سؤال کردم، آیا فکر می‌کنین که واقعاً مردی به این نام وجود داشته. آیا فکر می‌کنین که واقعاً داریوش وجود داره- شما گفتین، بله من باور دارم، فکر می‌کنم این حقیقت داره. من با این قضیه موافقم. یعنی مسیحیان اولیه می‌گفتن، آیا باور دارین که عیسی پسر خداست؟ بعضی می‌گفتند، نه من باور ندارم. بعضی‌ها باور نداشتند. عده‌ای هم می‌گفتند، بله من باور دارم. اما آیا این برای مسیحی شدن کافیه؟ این چیزی هست که حضرت یعقوب بهش می‌پردازه؛ اولین کسانی که به هویت عیسی پی می‌بردند، دیوها بودن. اونا می‌دونستن که عیسی کیه. اگر از شیطان می‌پرسیدین که آیا فکر می‌کنی عیسی پسر خداست، می‌دونین، بدون در نظر گرفتن این حقیقت که شیطان یک دروغ‌گوست، اون می‌گفت قطعاً همین‌طوره، من اینو می‌دونم، اما شیطان از این موضوع متنفر بود. به همین دلیل، لوتر و اصلاح‌گرایان می‌گفتند که باید بعد سومی هم وجود داشته باشه که اونو "fiducia" نامیدن، که یک اعتماد و پذیرش شخصی هست. این اعتماد شخصی شامل اراده می‌شه و قلب رو در بر می‌گیره، چیزی که ادواردز، «علاقه‌ی مذهبی» نامید. پس حالا من مسیح رو دوست دارم و ستایشش می‌کنم. درحالی‌که قبلاً از اون بیگانه بودم و نسبت بهش دشمنی می‌ورزیدم. ولی نکته‌ای که می‌خواهیم بهش اشاره کنیم، اینه که وقتی من می‌گم که من ایمان دارم، منظورم اینه که با قلبم، پیروزی و ظفر مسیح رو می‌پذیرم. این اعلان ایمان هست. من فقط حرفش رو نمی‌زنم؛ فقط این‌جا یک اعتقادنامه رو نمی‌خونم تا بگم، آره، فکر می‌کنم این درسته. نکته‌ای که بیان می‌کنم، اینه که ایمان، چیزی بیش از پذیرش عقلانی و

چیزی بیش از معرفت و دانش هست. اما کمتر از اینا هم نیست. یک بار دیگه می‌گم. چیزی بیش از معرفت و دانش و بیش از پذیرش عقلانی هست، اما کمتر از اینا هم نیست.

خب، در بقیه‌ی جلسات می‌خواهیم محتوایی رو که به دوران کلیسای اولیه‌ی مسیحی برمی‌گرده، بررسی کنیم، از این نظر که ماهیت ایمان مسیحی، برپایه‌ی مسیحیت رایج کلاسیک، چیه. محتوای اعتقادنامه‌ی رسولان، فراتر از محدودیت‌های فرقه‌ای عمل می‌کنه. ما به ویژگی‌های متمایز لوتری‌ها، متدیست‌ها، بپتیست‌ها و پرزبیتترین‌ها نمی‌پردازیم. به این‌خاطر که اطلاعات اصولی که همه‌ی مسیحیان در طول تاریخ کلیسا تأیید کردن، در اعتقادنامه‌ی رسولان یافت می‌شه و ما در بقیه‌ی درس‌های خودمون به اونا خواهیم پرداخت.